



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

بخش دیجیتال

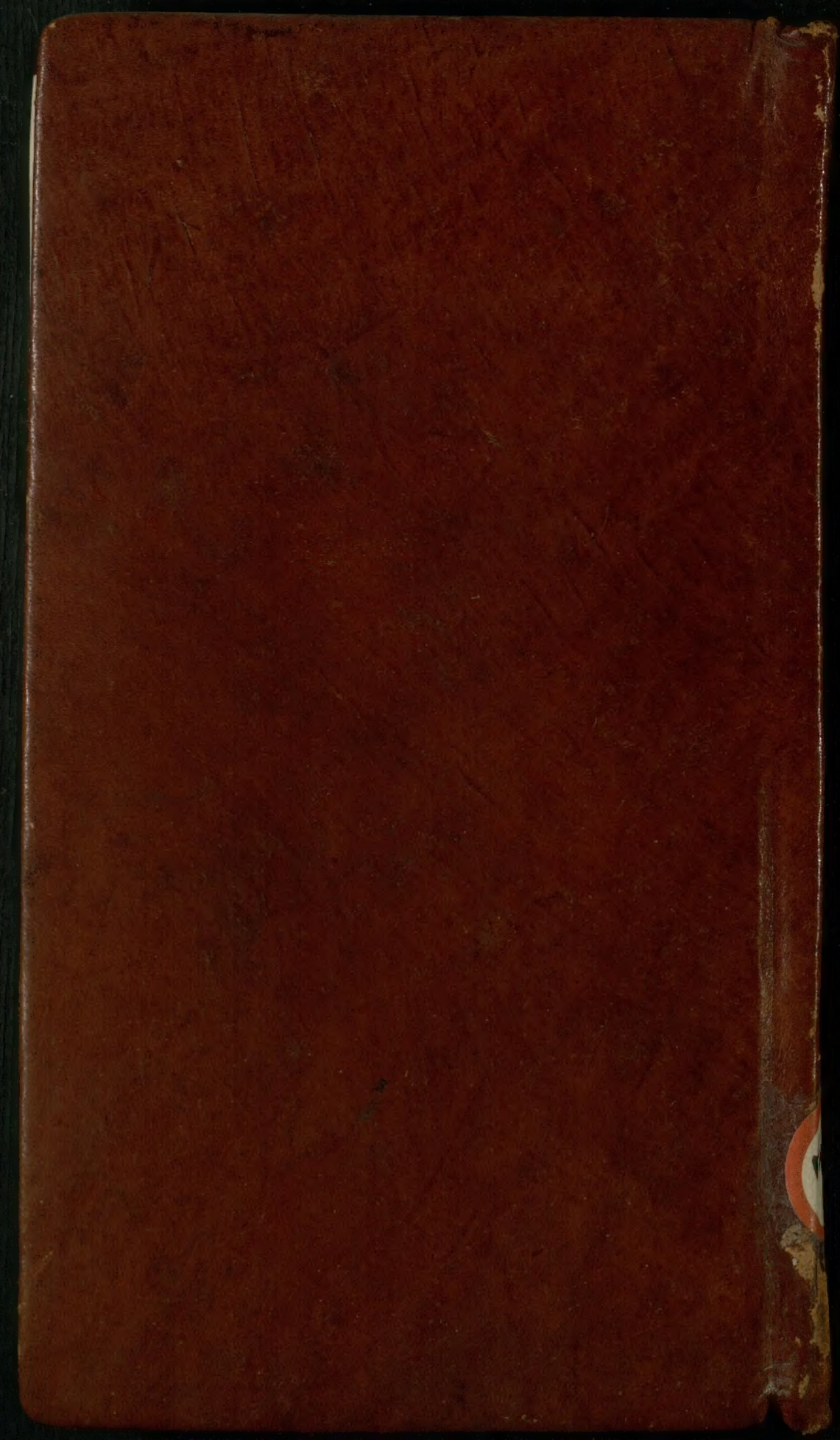
نام کتاب: ارشاد الطالبین

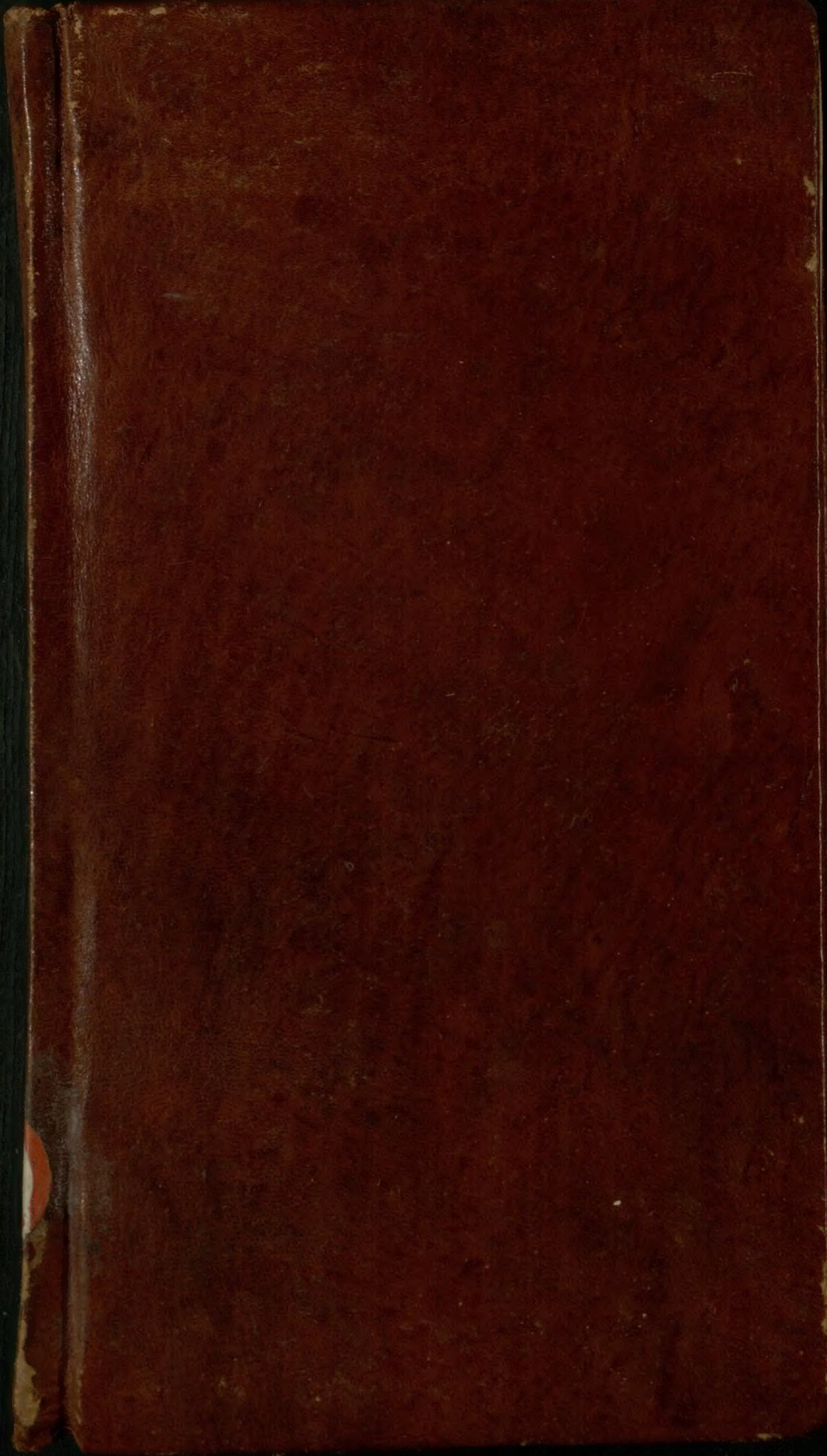
مؤلف: معین مسکین

شماره کتاب: ۴۸۹۹

اندازه: ۲۸/۵X۱۵

تاریخ تصویربرداری: ۸۹/۱۰





شماره نسخ خطی	شماره مکتوب و قلم	شماره عکس
۴۸۹۹	۱۱۶۹	۲۹۱۴

۴۸۹۹

En 99

لوحه

[illegible]

میفرمودند مولانا غلام الدین محمد میفرمودند که اگر از باجیات ^{کلیه} ^{کلیه}
زینهار دست برد روی نباید نهاد زیرا که او را جز برین داشته اند از یاد
گرفته میفرمودند که از هر حق تو میگرد باید شد زیرا که آنکه بر ویست
بنا که مشهور است از ویست را باین کیفیت گفته اند مشهور است
از فضل الهی که مده بر فضل خود که هر چه داری طاعتش از بهشتش
و بر کنایه از فیض رحمتش دل بردار تا بنده در جوی و تن درستی و مقام
خوف بود و اولیتر است تا بر نازکی حق دیری بنماید با بون برکت بیامان
در مقام بها بود و اولیتر است تا به شکسته دل شود و شیطانی او را میزند
در حد او و تقیالبسی که است میفرمودند که مولانا غلام الدین محمد را از
نسبت به مردم محاط رسیده بود بر این که مولانا عبد الدین محمد علیه السلام
بنور الله در یافته این بیت را خوانده اند که با کاران رقی بر یکا
در جامه پاک شویدی تا شود دیگر در عنوان دین او را که اندر و لا بد
خدا را بیاید در زندگان خود چنانکه که با یکدیگر اندر و لا بد
در این دنیا روی از او بمانی و دوستی خودی بهش و تو ندانی بعین
حق و کینه نظر حق که کن در دستان خدا نمکنند در او بشی و دیگر تو
و وسیله تو پادشاهان و مومنان شیخ الاسلام و فقی و تاج و تخت
بکار داری جیدی و نیک و مردم جایار و کار است از او معروف و بی مثل
بدل باید که در او معروف و بی مثل مهنون کلام و یا صبر به طاعت
یا مهنون هر روز خالی ازین نیست خواهی که زیانکار نشوند ازین

عالمین

معاذ است و بر روزی و الله اعلم شفا و است و بعد از است و الله اعلم
که نمی شنوند بلکه بعد از است می شنوند که کفر در آن است که از آن
بر تحقیق آن شریعت است میفرمودند که هر یک از اولیای مرتبه بود و با
کشیده و شلوات شسته آن وسیله با تبحر روی بجان آن ترک و کعبه از کعبه
کرد که گفته اند که نیز و فلا نیست که توان از او و طلا نیاید ترک و است
م گفته در از فرایند ناروم و شری چهار با شکم و زر را کرم آن وسیله
م گفته در است که هر یک از کمالیاتی شرف از روشنی هر یک از آن
فدای بیکان یکی نه نشانی میفرمودند که در با هر یک است بی کاران
باین توان هم که نشاند و روی در آن قافله بعضی فقیران را شربت
که این بی نماز را با کار از آن دلالت و کفتم اگر گویم و شنوند که نشوند و خدا
در زندگانی میفرمودند که قافله هر چه با کعبه کعبه میفرمودند که مردم در آن
بعضی خطه الله علیه و سلم خوانده اند و با سلام تمام در نیامده اند بعضی میماند و بعضی
منافق و بعضی که با وجود بعضی خطه الله علیه و سلم قوله ای علی علیه السلام گفت که اگر از آن
مومنان مکر و با عجز را که کنند ازین خود را باین خود را باین خود را باین
بزرگ و نه قوله ای علی علیه السلام میفرمودند که اگر از آن خود را باین خود را باین
بد زبانت در این قدر شقی ای خود را باین خود را باین خود را باین
اگر است او و لیکن خدا را می نماید با ایمان اگر می خواهد و او را تا است
یعنی آنکه متعذر است از اینها را و از آن حکم بدار است از آن حد کرده
هرگاه با بعضی خطه الله علیه و سلم این نوع خطه بزرگ و نه شری این خودی
عینی زیر او هر دو خطه و خوف خایر و الله اعلم و شری میماند

و السلام اصدق كلمة قاله العرب قول البعيد الاكاشي ما فعل الله بابل
 و بابل ثوبه اربع بريت خوانند دو بترس و طعنه کم زن بر بدان بيش
 دام حکم بخور خود بدان ميگویند و در هر کس خواند هر ايمان سلامت بر د
 ترک کن زشتی و غیر بخلی باید که هر چند فاسق یا کافر یا غیره تخصیص از
 و جوب احوال صلاح و در روشن دان داد اسرار و در از دست خود می تویم
 شوی و مردم از آن سری بر سر آری تا به انهار بشیر و شیر از کنند
 باید در زینت فکر بر هر کنند چون باطن مردان مثل سوانت کفر
 غیرند بر نه تا نیز کنند ای خواصه فقر و بختان بر خفته از و زن جان
 بشنو تو هر بیت که سخن از کس تو بر خج و کس و بختان و باید باطل
 تفکر بر داشت و از بهر مکنون حدیث بنویس از طعن در خلق آخر از باید که
 بر و من غیر از آن که بپوشد که نیست چه ابتلا الله به بعضی کس که بر زشتی
 برادر و من خود را بکنایه غیر دانسته بتلذذ دانده او را خدا تعالی بآن کس که
 و در بر زشتی و در خلعت در هیچ شری و بدی برابری نخواند بکس
 آوردن بخت انبیاء و دیگر ظفار از جانیدان و از ردی می گویند که بر بخت
 شیخ سعدی از موهبتی که اله عزیز بترک از خدا و میا از کس که از کار
 همین است که بفر صلاه علیه السلام فرموده است هر زبان خوش را از زبانی
 انوار خداوند تبارک و تعالی عذر بخوشی از این بنده دارد و در هر
 خوشی از مردمان باز دارد و در هر و بی شرم خوشی از این بنده باز دارد
 که سوی کس ننگش است ای تکیه مید بر دلت در از ریاض و کوی سبزه

و السلام اصدق كلمة قاله العرب قول البعيد الاكاشي ما فعل الله بابل
 و بابل ثوبه اربع بريت خوانند دو بترس و طعنه کم زن بر بدان بيش
 دام حکم بخور خود بدان ميگویند و در هر کس خواند هر ايمان سلامت بر د
 ترک کن زشتی و غیر بخلی باید که هر چند فاسق یا کافر یا غیره تخصیص از
 و جوب احوال صلاح و در روشن دان داد اسرار و در از دست خود می تویم
 شوی و مردم از آن سری بر سر آری تا به انهار بشیر و شیر از کنند
 باید در زینت فکر بر هر کنند چون باطن مردان مثل سوانت کفر
 غیرند بر نه تا نیز کنند ای خواصه فقر و بختان بر خفته از و زن جان
 بشنو تو هر بیت که سخن از کس تو بر خج و کس و بختان و باید باطل
 تفکر بر داشت و از بهر مکنون حدیث بنویس از طعن در خلق آخر از باید که
 بر و من غیر از آن که بپوشد که نیست چه ابتلا الله به بعضی کس که بر زشتی
 برادر و من خود را بکنایه غیر دانسته بتلذذ دانده او را خدا تعالی بآن کس که
 و در بر زشتی و در خلعت در هیچ شری و بدی برابری نخواند بکس
 آوردن بخت انبیاء و دیگر ظفار از جانیدان و از ردی می گویند که بر بخت
 شیخ سعدی از موهبتی که اله عزیز بترک از خدا و میا از کس که از کار
 همین است که بفر صلاه علیه السلام فرموده است هر زبان خوش را از زبانی
 انوار خداوند تبارک و تعالی عذر بخوشی از این بنده دارد و در هر
 خوشی از مردمان باز دارد و در هر و بی شرم خوشی از این بنده باز دارد
 که سوی کس ننگش است ای تکیه مید بر دلت در از ریاض و کوی سبزه

[illegible][illegible]

১৬৫৪
 ১৬৫৫
 ১৬৫৬
 ১৬৫৭
 ১৬৫৮
 ১৬৫৯
 ১৬৬০

نسکین

بولل الخیر

مروان

که مولانا غلام الدین شکر از مولانا نور الدین عبد الرحمن طایبی سوال کردند چون میفرمود هر حق
بسی غریبی است و قوله اللهم فقد لهذا الادراک ان غلظت علیک ادراکات را چه معنی تواند
ایشان فرمودند در الکاف خطی را بدست ذات کنیم و سوال کنیم خطی را بدست ما و ادراک
صفات کنیم معنی بیان شود در الی غول که ادراک ما بدست خود از صفات خود می باشد
پس آنچه مولانا غلام الدین فرمود اندک است صفات و ذات چنانچه هم بعد از این بیستم
هر چه می بینیم جز نزد این بیستم می نمودند از این در قابل وحدت ذات که ادراک کرده اند
که در مانع صفات الهی را تا بقدری می بینند و گفته اند در جواب بنده که می بیند
خاتم الشیخ را این را در درای خود در وقت در خیال قوی افاد و غریب می بیند و فکر
می بیند و بعد از آنکه در خیال می بیند در این بیستم می بیند و گفته اند که در خیال
بسیار خود را می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
و بعد از آنکه در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
حق را دانند و بعد از آنکه در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
در میان آورده می گوید در هر چه می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
موانع اند از این موانع است از این که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
همچو آنکه در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
بسیار در بعضی از موانع است که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
موانع اند از این موانع است از این که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
از علم بیان آمدند از این که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
در بیان که بعد از آنکه در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
در وقت از این که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند
نویسند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند و گفته اند که در خیال می بیند

شرف دار در یک بی مرابین ملک شرف شده است همچون کتی در هر روز
 دیده اند و بنور بنوت محمدی حاضر شده ایمان آوردند اند شرف دار اند بر آنها
 که بتقلید ایمان آوردند در آمان در آمدند باز این مقلدان شرف دار اند بر آنها
 که محمد بن عبد الله دیدند نه شرف رسول الله علیه و سلم و در زبان این بمانند
 ای خداوند منزه که میفرمودند هر تازیانی که این کس را شرفی بزی خاتم
 و بداند نام او را دان نکند و بان بر دیگران حق نبوی و قدس مجادلم و شرفند سیر
 چشم داشتند بمنزله انصار و کفر است بقول العلماء المناظره بتجلی انصاف
 کفر پس می باید هر نسبت او این بنام در چون کلام می بچند و تنه و محض
 صلوات الله علیه و سلم و نسبت بوالطایف می خوانند این نام در هر روز و در هر وقت
 غیر فرمودند اند و اگر کسی از معنی آینی برسد بعد از شرف و انانی فاعلم باو معنی
 توان گفت میفرمودند در ان ایام هر واد اعظمی که شرف نموده اند انوار الله
 تا بر خطبه حاصل گشت فرمودند هر که از ان حق تو به حاصل شده که هر چه بقی او
 راست می آید قبول نمیکند دیگر که انرا بایان آردی رفته اند و تو قبول نمیکند
 چون بر من نبوی و کمال میرند صد مرتبه یا یحیی یا یحیی یا یحیی یا یحیی یا یحیی یا یحیی
 اگر صد و در مقام نفع او و در هر روز و در هر وقت و در هر حال و در هر امر
 و غل غولند بیکه بزی اموزند و از هر کس بزی نمیکند و مدعی و مدعی و مدعی و مدعی
 در جنگ می اندازند و اگر از مقام است بر آوردن حاجات خود و حاجات
 حقوق سلمان بخوانند و هر چه بخواهند بکنند در دردمند می کنند و از محبت
 مردمان بنوعی ترسان و ترسان و کریم اند هر کوبایی دژی بد اند
 و در خود را به اند و مردم از دست ایشان از خانه بیرون نمیند و بر اهر
 و در سال هم چون بطاعت داشتند عمل نمیکند ایشان بنوعی می خوانند و بنوعی

در صدر

لن یجعل

میفرمودند در شرف در انار حکایت ایشان می گفت که جواب می گوید که فتم مکن تا این
 برتری در در کش دارند و بنده اند از بنی اسرخی که دارند بنوعی بعد از ان جواب می گویم
 چون ازین گفت و گو فارغ شدند گفتند میفرمودند و شما نیز می دانید که مقصود
 من هیچ کدام از اینها نیست کلام خداوند جل و علا و محمد بن مصطفی صلوات الله
 علیه و سلم و نسبت می خوانم که بدانم که خدا و رسول خدا چه فرمودند تا با ان عمل
 توانم کرد و اگر کسی از معنی ترکیبی برسد بنوعی توانم گفت اگر کسی فعل کند
 او قبول کند فرمودند چون نسبت این است اگر بنشیند توانی نیز از او بکنی
 گفتند پیش از ان فرمودند نزد مولانا بنی الدین الله که فتم اگر ایشان بمانند
 فرمودند دیگر پیش از آن خواند زیر اهر عالمی علم را انوار ان بمانند
 من کرد و از ان علم هر و دیگر در شرف انوار الله که در کمال است و در ان
 بماند انکه هر چه در انوار انوار الله که در کمال است و در ان بماند
 در صلوات الله و در ان که در انوار الله که در کمال است و در ان بماند
 که سبب جرات معنویت علم خالق ایمان بدانان رسیده است و ان
 نسبت ابوت بنو نیست چه انبیا و ابای معنوی اند و علمای را بانی اولاد
 و انصار معنوی ایشان و اولاد است و قسم آمد که صورت و اولاد است
 صورت و وجه اجنه ارواح بشر است از منیم عالم بیضا عالم شهادت
 بواسطه ابای صوری و درین ولادت نسبت صورت زبانت و لازم نمود و در ان
 در ان باب و انوار تابع آن بود و ولادت معنوی بر عالم و در ان
 اجنه ارواح و معنویت از منیم عالم شهادت انضای عالم بیضا و در ان
 ابای معنویت درین ولادت نسبت معنوی ثابت میگرد و در ان شرف از
 علوم و احوال تبعیت لازم آید و انرا در ان ولادت انکار لا بود و در ان

لن یجعل

بشریت

کرد

و انچه منوع مکرر مقدار را بداند که از دنیا نیست و ظاهر مقدار از اهل دنیا نیست
عبرت در دنیا و اهل او بیند و مقدار در دنیا و آرزوی نفسیست و نمیشود
در این محاسبه بدین جهت که بخواهد بگذرانند و اینانند و هر که بگوید
هر چه بگذرد از حقست که بگوید و جهان خیال که هر محاسب نزدیک دکان امداد در
کلیه است یعنی هر که بگوید که من بگویم بدین محاسب است بر نبات نیز چنانچه
و در دکان بسته یعنی خیال عالم مانند یعنی هر باقی را بیدار و مسج مانند
و یک کار آفرین است پس از اینست که خدا بگوید که من بگویم بدین محاسب است
و اعطای میفایند در یک از مقادیر خود و این در دوشی بود و اهمیت
از دینی در گذر تا فردا است بدین جهت پس تو آنکه در دم و دنیا و حیرت ابدی
که منوع خواهی که در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
چندان است که در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
نقش داری علامت چندان که در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
در هم بسته باشد در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
حواله خواهند که هر کس که بگوید که من بگویم بدین محاسب است
بسیار می آید از دینی برتر است که گفتند در دنیا و حیرت ابدی
چنانچه در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
در صورت بگذرانند تا تو دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
میگوید باقی همه را که در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
فعلت است از آنکه در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
کلید بار بود و کلید از دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
در بار می شد آنکه در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی

و تو دنیا

تغذیه

که خشنود و بداند از ارض از زبان مومن از آنکه اهل ابد بگویند که مانند
دینی که این کار بیک را از خوشی است انتق کلام و محذوفی و محض الحقیقت
والدین میفمودند که در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
و این ایستاد را خواهند که بگوید که من بگویم بدین محاسب است
بسیار آفرین خفته وقت به یاد است آفرین وقت به یاد است
چیز دیگر را که بر فرزند و این که بگوید که من بگویم بدین محاسب است
بیاد و بر شادی تو بیتی که بگوید که من بگویم بدین محاسب است
آفرین جای طار است میفمودند که در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
مشغول دین بود از حوائج بسیار نیست و بگوید که من بگویم بدین محاسب است
تو که تمام است از دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
درست داند که در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
بسیار از دینی برتر است که بگوید که من بگویم بدین محاسب است
خوانند که هر کس که بگوید که من بگویم بدین محاسب است
ترک نم میفمودند که در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
و این و موالی سادات و غیر اینها باین که بگوید که من بگویم بدین محاسب است
خوانند که هر کس که بگوید که من بگویم بدین محاسب است
کنند آمدند مردم و حوائج میفمودند که در دنیا و حیرت ابدی خواهی که در دنیا و حیرت ابدی
دیگر باید بود که خدا استیلا ما را و ترا خلق نیکو عطا کرد و موضوع خلق را بداند
این را با جاف تله ما را باین که بگوید که من بگویم بدین محاسب است
فرمود که هر کس که بگوید که من بگویم بدین محاسب است
اوقات تواند گذرانید بطاعت و عبادت می همانند و قلا میفمودند

آفرین

۷
مراد

مکتبہ اہل سنت

از مولانا

از مولا که این بل و چو از شکسته مولا نافرمودند اندر زوری باورید که اگر از تو نیز
زوری به بهمان رسید ان شاء الله نیز مولا نکرست به پیغمبر می نام این حکایت
فرمودند که این معجزه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و گفت ای یار
که مردم ملازیمیکه دو کار کنند اول آنکه اگر کار کردند بکشند و نماند و اگر بماند
نکشند و گذارند و رسول خود را بسیار باغ کرده اند در وقتی که در آن مجلس
نشیند در مجلس کوه بنام خ و دلا ترازم خواهد که روزی به پیغمبر می نام این حکایت
بنظر او رسید که عوض حال شودی قضا را که می کرد و گوشت بود و اقامت جو را آید که
نیز نماز یکبار از دو کار کنید ما نیز گفت کنیم اول آنکه بکنید و پیش از نیت و اگر نیت کرد
و نیت کرد از نماز که در این بریف مولا را خوانده اند آنچه کوه داند از خانه که
بلکه بگذراند در خانه خود آن میفرمودند در اوقات نیت دیگر رسید بود و مولا
باید که مشورت میکرد که اندر جماعت مسلمانان در میان ما می بیند که از نیت
که بشهر عمران رویم هر کس که می خواهد شریف شود که از این نیت از انظار که
اینکه روزی به جرد باران قلعه به شهر عمران نیت میفرمودند از نیت
و نیت گفت روزی از روز باران در میان به پیغمبر از دیه های نیتان کردم
دیدم نیتانی نبی نان گرفت در میان کنیزی هر چند نیت بود در نیت از نیت
از نیت دیدم نیتان معجزه گرفتیم عید کردید مبارک باشد معجزه میفرمودند که
با نیتان شیطانات مولا روی است و نیتان طوطی مافروم را میگوید
وی بر سر کوزه خارت کلام و با نیتان نیتان کلام و نیتان
آنکه در نیتان خوار در میان در عید نمازی طهارت کلام و نیتان
کوبه بارت اندر نیتان کلام و نیتان نیتان در ظاهر نیتان کلام و نیتان

الط

כחוק

که در او و این سخن اید و باین سخن ناید بلکه فیض را بر این خواهر مرتبه او را فیض گرفته
بحق و اصل دانند و بگویند که او را بخود و بر خود نشو و نشانی نماند و آنچه حقش خواهر بود و آنچه حقش
ببخود در او را باید و آنگاه و بخود را آنگاه بخود و ده و این بیت خواهر حافظ را خوانند
مقصود
از ذکر اینست در حقیقت دل بختی جهان و قیال اکالاست که از عجز به نشو و نشانی
یار و میل است که بوی خود نشویش الله حافظ از این عالم روزگار باطل گذارد
فارغ از باطل شد الله که در حق بود و اصل شد و از کار کثرت نیست از عجز الله یعنی
که بگوید تو را و از دل و جان و قیاس و فرائض کنی هر دو بهمان معنی بودند و مولانا
نور الله فرموده بر مولانا محمد امین بر این ظاهر است که هر عملی نمودند از مردمان
اینان نیز بهمان بر این ظاهر است که هر عملی نمودند از مردمان
فیض بود و هر ظاهر را موافق باطن و باطن را موافق ظاهر هر یک باید عظمت
و نور از ظاهر است کردن داشت زیرا چه کاری را بطبع اهرست میکنند بهتر از آن
کاری میکنند بر سطح اهرست است و این نیست بمیندگان است اما لایق
بمشتملان توجه باینها مذکور است لایق مشتملان است و لایق است تقدیر و تقدیر
میفرمودند و مولانا علیرزای میفرمودند در شیخ عبد الباقی میفرمودند از مردمان بود
شیخ عبد الحی میفرمودند است از فقیر بعد بلقا است بر سر مذکور ذکر کردیم را گویند کیفیت
لا اله الا الله را فرمودند و الله هو الذکر و الذکر اخبار را گفتیم شما بیان فرمایند فرمودند
که ذکر است بدانی نمیتوان داشت فیضی که در از این دانند و این بیان نمایند
فرمودند در یکی را هر حق سبحان و تعالی افضل و خیر مرتبه را بگویند از ذکر است
را بگویند و این شود او را در اینجا میفرمودند او را در این نمیتوان شما را میفرمودند
میل و علاه بکنند و صفت

المفرد

مكينة

[illegible][illegible]

میگفتند

一

میفرمودند و در حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمن عیسی مدینه ولد ناخبره تا با کمال
آینه و در کتب سلفان الشان دیده بر سریده اند و چه کن بهمان معنی بودند
که یک کلام خداست و دیگری بنو الهام است از تشریح بنو الهام مابین کلام
برده و فیه گفتند و در بیان مردم اینست که حضرت مولانا نور الدین عیسی
نقل میفرمودند که این معنی که اندر فرمودند و واقع مردم فرار گرفته اند که چهار
ماده به حضرت شیخ عیسی فرغانی را از مکه همراه آورد و بعضی بمایل الحوط علی بن
مثیل و صوفی خلیف بعد از شیخ مراد و شیخ اندام بهمانی و غیره میفرمودند و از نو
عبد الرحمن کاردار شنیدم که فرمودند و حضرت مولانا خیر تا با کمالی را میگذرانید و اند
بر نزد ایشان بر مولانا خیر الدین حضرت شده و مولانا خیر الدین
فرمودند و در کمال اتفاق داشتیم بانی که امانه در بین مردم میفرمودند و اندر کمال
نور الدین حضرت شیخ مولانا خیر الدین بکنه را دیده و بعضی از شیخ و از نو
و ایشان از مریدان کارکن حضرت شیخ زین العابدین اندر بواسطه زین
دست از راه مولانا جلال الدین قاضی دان و بعضی مولانا خیر الدین عیسی
اند و بعضی حضرت شیخ تهره سنان حضرت فرمودند و اندر بعضی جلال الدین
مالست زیرا که مولانا جلال الدین بنی از مریدان مالست و مولانا خیر الدین
منتهی که راه حله در واقع بر حضرت امیر المومنین علیه السلام و بعضی از
عنه که را دیده بودند و حضرت امیر کرم الله وجهه چند جای از آن مشایخ را
راست کردند چون بعد از واقعه کربلا راه حله نمودند و اندر آنکه
و اصلاح ظاهر بود و بعد از آن که مشایخ را از آنان در دیدند و
و ایشان از آن مقام بودند و اندر آنکه امیر کرم الله وجهه در خیالی از
در آمده گفته اند و حضرت شیخ در واقع سنان را دیده و بعضی از
خواهان

مناجات

در بیان

میفرمودند و در حضرت شیخ و عیسی که از استاد با خبر بودند و عالم العلوم ظاهری و باطنی
و از و بسیار حضرت شیخ عیسی عیسی بود و چون بشهر آمده اند مولانا خیر تا با کمالی نصحت
ایشان رسیده اند و ایشان عیسی میفرمودند و اندر بنی مولانا خیر را و بعضی از
بر خواسته اند و در قرض نماند و رفتند بعد از دو روز که در کمال اندر از نو از ظاهر و در
بنامه ایم بنابران در ملازمست و بعضی واقع شده میفرمودند و اندر مولانا خیر تا با کمالی
میفرمودند و اندر مولانا خیر ایمن میفرمودند و اندر چون صلوات میفرمودند که اللهم صل
و علیکم و علی آلکم و علی سلم خطا که در اندام هر بار خدا یاد و معصه و نورانی حضرت امیر
که دو چیز دار در یک خورشید دوم آنکه عیسی است بعد از آن چند نوبت در یک خطا که
نیمه حضرت امیر را در خواب دیدم که فرمودند و مولانا خیر ایمن مکرر این معنی اتفاق
اصول است و جماعت سلفانید از دست داد و بنی تربیه که از آن اندر دست باید را
بریت در باغ بنوست بنی حجاز به است انجی از لطیف در ناز به است آن که در
اول است از آن حجاز به آن که در از است از حجاز به است میفرمودند که امام
اعظم ابو یوسف را تکلیف آمد که در امام یوسف را بگوید و امام فرمودند و اندر
پنجمی که فرمودند و بنی رویش رفته اند بعد از آن چون طلبه کرده اند و فرمودند
که اینست از آن تو ای امام است عیسی میفرمودند که حضرت عیسی که در کمال
گرفته سخن میگذارد و فایده و امید بعد از گفت و شنید بسیار گفته در بایت
و برکت در راست میفرمودند و جز را است نباید گفت و هر است نباید گفت
راستی آورد و شوی را که راست از تو نظر کرد کار از کمالی نمیگویند
از آنکه در است اگر است میفرمودند و چون دست میبازند به راست
برکت است و راست بر ای عدم شکست میفرمودند و مولانا که از آن
خوبی اندک سیاه و نه به است و بعضی از آن جمع در کمالی

عزیز

شش خطی هر دو سه گانه چوبی سیاه و انبی اذن ایشان یک یک را
 بعد از آن که دست ایشان آمده از طرفین یک نشاند بیاورد و فریاد را در آن میگویند
 چون تمام شود خواهیم آمد باز رفتن آنچه در بینه حرف می گوید پاک کند و بگوید
 آمد که بیاورد تا چنانکه کنیم باز میروند و چون تمام شود خواهیم آمد که بعد از آن
 شخص رفته رفته دو سه گانه سیاه و انبی اذن ایشان را که رفته رفته میگویند
 آمد و فریاد میگویند تمام شد ایشان همه را رفته اند و فریاد را بر گرفته و فریاد میگویند
 حال در سینه کسی در پیروان آمدن با آن که بعد از آن که دو سه گانه سیاه و انبی
 رای اذن با و در این طایفه نیز گاه ها بر کوه می برزند که گاه با ایشان
 میفرستند بر میروند که اگر کسی میخواهد بر کوهی حاصل شود چون غلبه در کوهی پیدا
 و بدو دو اوج رسیده باید فریاد زد زیرا که فریاد میگویند و این شد سماعی
 دیگر و طبعی و گاه و گاه در وقت فریاد بفریاد داد و این را از آن طایفه میگویند
 حاصل شود میگویند الهی که گشت نیای میفرمودند که اگر کسی فریاد میگوید
 بمشغول این رای میگویند خواهیم آمد از غم خلاص میشویم همان در خانه خود
 یک را بپزند در جوی که میگویند و فریاد میگویند همان در خانه خود
 متناوب میفرمودند که که انانی از کسی میگوید از دو حال بیرون میآید
 خایه است یا بی عقل میفرمودند و میفرمودند که انانی از کسی میگوید از دو حال بیرون میآید
 که بی نور است خواهیم آمد و خواهیم آمد که گشت نیای میفرمودند که بی نور است
 که بی نور است خواهیم آمد و خواهیم آمد که گشت نیای میفرمودند که بی نور است
 بنیاد بر روی زمین ریوی و بر روی زمین ریوی و بر روی زمین ریوی

گانه سیاه و انبی

مشغول

که میان

که میان ما و ملایان هرگز رست نخواهد شد زیرا که میان ما و ایشان فریاد میگویند
 من صورت میفرمودند و در بر سر ای میفرمودند و الدین محمد و فریاد میگویند
 میگویند که اندک از آن فریاد میگویند با قرآن خواندن ایشان در حال
 آمد که گفت فریاد میگویند که باران چه میگویند و انانی از کسی میگوید از دو حال بیرون میآید
 برسانید اندک میفرمودند و میفرمودند که بخوابید و بپوشید و بپوشید
 که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 در جوی و بی نمیدانی و باین فریاد میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 اینست که خطا میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 گویند و آن حق را خواهند بهتر از آن قرآنی فریاد میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 نجات میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 این تو از این عالم القیام یک گشت نیای میفرمودند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 و صحبت میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 ای برادر تو همان اندیشم باقی است همان در اینست که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 که در سینه خود میگویند که در سینه خود میگویند که در سینه خود میگویند
 تو به مقصود در دینی تو میفرمودند و این فریاد میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 و آمدن و خوردن و انانی از کسی میگوید از دو حال بیرون میآید
 میفرمودند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 باطل است این معنی در دین میفرمودند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند
 اما آن فریاد میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند که بگوید خطا میگویند

هر چند در خاطر دروغ یا بدی باید گفت تا از راست شود مولانا بعد از این همه
 فرمود اند که این شخص از راست درانی است بد زراعت خاطر و بد را هیچ میگذرد
 می باید و بد را در مقام گذارش دارد و میفهمد که اصل سخن در میان خود و صوفیه
 است در ایم می باید و بد را در مقام گذارش دارد و میفهمد که اصل سخن در میان خود و صوفیه
 که نه این طایفه غفلت کفر است نه این طایفه شریعت فیه الدین و طایفه در نظام
 او را که هر کوفه غافل از حق بگزین است در اندک کافری که نه است اگر آن
 حق را بپرسته بودی دری اسلام بروی بسته بودی در اصطلاح صوفیه کافر
 صاحب احوال توفیر را گویند و بهر که در حقیقت در مقصود و حال او بود
 بنیاحتمال در فصل اخلاص بر صفت خود ابراهیم یار قدس که نور درین صفت
 الذکران بدین صفت قلبه مع ذکر آن فی ذلک الوقت ذکر و ذکر و ذکر
 فذلک الذکر الیه فی هذا فی غفله ذکر الخالق مع باید طلب و از انتظار
 هر زمان صبر کند در روی انتظار بجز زمانی از طلب کسی شود بی
 استودان می کند شود کفر و استودان از طلب بر تری بخش درین راه
 بی ادب در حال ذکر گفتار حق و حق و بی و عدم بی ملحوظ او شود
 و او را انشی هیچ چیز جز حق نباشد دانی در ادب و استودان تو اهل بیت
 یعنی برای قطع تعلق زنا و ولایت زیرا که امام عقیق صادق برین ادب است
 عنده میفرمودند و می دانست که این صفت اولی صفت اولی و او را باید
 که مقصودی غیر حق نباشد و در شکر است از خدا و او را استانی می شود
 یک نوشتن که در دنیا و عقب و پیش کفر خدا طایفه کفر و کفر

نی دی

فنا که

فنا که از خدا جدا بود خدا در قفس کفر است و اگر در قفس است که لا در کفر است و مدت
 که در صورت نشود از در غایت اثبات و نام بر تحقیق این راست را با معرفت
 است که لا در ابتدای کفر یعنی این راست و لا اله الا الله یعنی
 تا بخار و بنای از دل بزور کفر حقیقت حلال الهی در دلت میگذرد و از دل
 میگذرد و لا از حد این فی فکرت در کفر است پس از نور الهی با الله
 از الله یعنی خاک و خاستگاه درین راه چون بفرایند کفر است و بفرایند
 بر راه شهادت در صفت خود کافری بخاک کفر و زردی بخش چون
 او کفر طبعی که لا اله الا الله محمد رسول الله جاری کرد و طاعت کفر بخاک
 سالت او را با خود کرد اندک که چون بنده کفر است و بر تری این کفر از راه
 جاری میگرداند و معنی او را بدست قرار میدهد از بخاک کفر است بعد
 و دوری و دوری و خلد می باید چون کفر در خوشی یکبار و کمال
 گفتار لا اله الا الله بر تو نور حق آید و کند ظاهر حق از تو دور کند
 را با خوشی است که دلست بیکر بر نور حق در بر تو آن نفس تو می شود
 اندک که از میان دور شود ذکر اسم ذکر و ذکر کفر و نور با الله
 باید که در با خلد کفر شود اصل اخلاص است و حاجت عزیز
 در کفر نظام آورد ذکر اخلاص می باید خفت ذکر اخلاص است
 آید در دست میفرمودند و مولانا علقه الدین محمد بن رسول صلی الله علیه و آله
 گرفته اند و در پیش گفته بخش از سر اخلاص در حال مندم ازین برین طایفه است
 مشرفی توانم شد و در بنده را با حق است و کفر چون نور از علقه الدین

[illegible]

